

هو العليم

تحقیقی از علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی

پیرامون وحدت وجود

حضرت علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

روح مجرد، صفحه ۳۷۰

وحدت به معنی استقلال ذات حق تعالی شأنه در وجود است که با وجود این استقلال و عزت، هیچ موجود دیگری توان استقلال را نداشته و وجودش وجودی ظلی و تبعی است، همچون سایه شاخص که به دنبال آن می‌گردد. تمام موجودات وجودشان از حق است؛ همه آیه و نماینده می‌باشند. بنابراین همه ظهورات او می‌باشند و تجلیات ذات اقدس وی.

اما ظاهر از مظهر جدا نیست، و متجلی از متجلی فیه انفکاک نمی‌تواند داشته باشد؛ و گرنه دیگر ظهور و تجلی نیست؛ آن وجودی است جدا و این وجودی است جدا. در این صورت عنوان مخلوق و ربط و رابطه برداشته می‌شود و تمام کائنات موالید خدا می‌گردند، در حالی که او **(لَمْ يَلِدْ)** است. عینیت حق با اشیاء، عینیت ذات بسیط ما لا اسم له و لا رسم له با اشیاء نیست؛ زیرا آن قابل وصف نیست و این اشیاء به وصف می‌آیند. او تعین و حد ندارد؛ اینها همگی محدود و متعین هستند. عینیت به معنی عینت علت با معلول، و خالق با فعل، و ظاهر با ظهور است. بدین معنی که: اگر فرض رفع حدود و تعینات شود، دیگر غیر از وجود بحث و بسیط و مجرد چیز دیگری در میان نمی‌ماند و نمی‌تواند در میان بماند.

وحدت وجود به معنی تعلق و ربط حقیقی - نه اعتباری و توهمی و خیالی - همه موجودات است با خالقشان، و در این صورت دیگر فرض زنگار استقلال در موجودات بی‌معنی می‌شود. همه با خدا مربوط اند؛ بلکه ربط صرف می‌باشند. و خالق متعال که حقیقت وجود و أصل الجود و الوجود است با تمام اشیاء معیت دارد؛ نه معیت ۱+۱ که این غلط است و عین شرک است؛ بلکه فی المثل مانند معیت نفس ناطقه با بدن، و معیت عقل و اراده با افعال صادره از انسان که تحقیقاً در مفهوم و مفاد و معنی یکی نیستند؛ ولی از هم منفک و متمایز هم نمی‌باشند.

آیات داله بر وحدت وجود در قرآن کریم

عزیزم! مگر آیات قرآن را نمی‌خوانیم که: **وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ**^۲ «او با شماست هر کجا که

بوده باشید!»؟

آیا این معیت، حقیقی است یا اعتباری و مجازی؟ اگر بگوئید: اعتباری است، در این صورت دیگر میان او و ما به هیچ وجه ربط و رابطه‌ای برقرار نمی‌شود، و هر ذره از ذرات عالم و هر موجود از ملک تا ملکوت جمعاً موجودات مستقله می‌گردند، و به تعداد آنها باید قائل به قدیم و ازل و ابد شویم،

۱ صدر آیه ۳، از سوره ۱۱۲: التوحید

۲ قسمتی از آیه ۴! از سوره ۵۷: الحديد

و گفتار نبی محترم حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام به دو رفیق و مصاحب زندانی خود درباره ما صدق خواهد کرد، آنجا که گفت:

﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۱

«ای دو همنشین زندانی من! آیا این ارباب و خدانمایان جدا جدا و پراکنده مورد پسند و اختیار است، یا خداوند واحد قهار؟! (که با عزت و استقلالش در وجود و با اسم قهاریتش که از لوازم وحدت اوست، دیگر ربی و اربابی و موجود جدا و پراکنده و مستقلی را بجای نگذاشته است؛ و وحدت ذات اقدسش جمیع وحدتهای اعتباری و مجازی را سوزانده و این خس و خاشاکها را سر راه برداشته است.»

آیا ما هیچ در این آیه مبارکه قرآن فکر کرده‌ایم که:

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾^۲

«هیچگونه آهسته سخن گفتن و راز گفتن در میان سه نفر نیست مگر آن که خداوند چهارمین آنهاست، و در میان پنج نفر نیست مگر آن که او ششمین آنهاست: و پائین تر از این مقدار هم نیست و بیشتر از این مقدار هم نیست مگر آن که او با آنهاست هر کجا که باشند.»

در این صورت این معیت خداوند با ما چگونه متصور است؟ اگر وی را از خودمان جدا و خودمان را از او جدا بدانیم، مثل دو رفیقی که با هم سفر می‌کنند و دو نفری که در کار شرکت معیت دارند؛ در این صورت اینکه معیت واقعی نخواهد بود؛ بلکه معیت اعتباری و مجازی و دروغی است. پس خدا با ما معیت حقیقی دارد، یعنی معیت وجودی؛ اما او همچون خورشید است و ما چون شعاع، و یا بهتر به تعبیر قرآن همچون سایه. او استقلال است و ما تبعیت. او عزیز است و ما ذلیل. او حقیقت است و ما آینه و آئینه.

شما را به خدا سوگند! قرآن بهتر از این آیا متصور است که بتواند معیت را برای ما روشن

سازد؟!

آیا در این کریمه شریفه فکر کرده‌ایم که:

^۱ آیه ۳۹! از سوره ۱۲: یوسف

^۲ قسمتی از آیه ۷! از سوره ۵۸: المجادلة

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْأَخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱

«اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن (ابتدای هر چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و باطن هر چیز) و اوست که به هر چیز داناست.»؟!
ولیکن ادراک این معنی بالمشاهده و بالوجدان و بالعیان کار هر کس نیست. این مقام توحید عالی است که واقعاً باید مسلمان به پایه‌ای برسد تا خدا را قلباً و سراً واحد بنگرد، و تمامی موجودات را موجودات فانیه و مضمحلّه و مندکه و هیچ و بدون قدرت و حیات در برابر آن وجود عزیز و مستقلّ و قادر و حیّ ادراک کند.

در اینجاست که اهل توحید لب نمی‌گشایند، و اگر بگشایند و بگویند: در عالم هستی یک وجود مستقلّ و مختار و ذی اراده و یک وجود علیم و سمیع و قدیر و بصیر و حیّ و قیوم بیش نیست، و همه موجودات بطور کلی فانی محض در برابر آن وجودند، مردم ایشان را زندیق و کافر می‌شمردند و می‌گویند: شما چگونه به این قدرتها و مراکز عظمت و حیات و علم در دنیا می‌گوئید: بی اثر، و آنها را فانی محض می‌دانید؟! چگونه این فرعونها و نمرودها و شیطان را مقهور و مسخر امر حقّ می‌دانید؟! این نیست مگر عین کفر و نسبت کار قبیح و زشت را به خدا دادن. اما نمی‌دانند که فرق است میان تکوین و تشریح. عالم تکوین و ایجاد و وجود در راهی برای خود در حرکت است، و مسائل عالم تشریح مسائل دگری است، و نباید با هم مخلوط و ممزوج شوند؛ و الا همین تکفیرها و تفسیق‌ها پیدا می‌شود.

نقل محیی الدّین از حضرت سجّاد، اشعار کتمان توحید را

عجیب اینجاست که خود محیی الدّین عربی در مقدمه «فتوحات» به کلام حضرت سیدالعبادین و امام السّاجدین علیه السّلام استشهاد نموده، و دو بیت از آن حضرت را در این باره نقل می‌کند.

محیی الدّین می‌گوید: اگر کتمان سرّ لازم نبود و اصرار توحید برای جمیع مردم قابل ادراک بود، لمّ

يَكُنْ لِقَوْلِ الرَّضِيِّ مِنْ حَفْدَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعْنِي إِذْ قَالَ:

يَا رَبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبْوَحُ بِهِ *** لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يُعْبُدُ الْوثنَا

وَلَا سَتَحَلَ رِجَالُ مُسْلِمُونَ دَمِي *** يَرُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا

^۱ آیه ۳ از سوره ۵۷: الحديد

^۲ «فتوحات مکیه» طبع مطبعة امیریه - مصر، ج ۱، مقدمه کتاب، ص ۳۲؛ أقول: مجموع این اشعار چهار بیت است:

«برای گفتار شخص پسندیده و پاکیزه از دودمان علی بن ابی طالب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیگر
معنی‌ای موجود نبود در وقتی که گفت:

ای چه بسیار از آن علوم جوهریّه اُصیله را که در من است، و اگر بدان لب بگشایم تحقیقاً به من
می‌گویند: تو بت پرست می‌باشی. و جمعی از مردان مسلمان بدین جرم خون مرا حلال می‌شمردند؛
آنان زشت‌ترین کردار خود را نیک می‌دانند.»

خوب توجه کنید! اینجا حضرت می‌گوید: حقائق را که من از توحید فهمیده‌ام در نزد مردم
بت‌پرستی است؛ آن مردمی که زشت‌ترین کار خود را که عین شرک است خوب و عمل نیکو می‌دانند.
یعنی ایمان من با همین ایمان مردم کاملاً در دو جهت متعکس قرار گرفته است. آنچه من از توحید
می‌دانم این مردم شرک می‌دانند؛ و آنچه این مردم از اسلام و مسلمانی می‌دانند و کارهای خود را از روی
نیّت و عقیده خوب انجام می‌دهند و حجّ می‌کنند و جهاد می‌نمایند و سائر اعمال نیکو را انجام می‌دهند
و به همین جهت از روی عِرْق مسلمانی خون مرا حلال می‌شمارند تمام این اعمال چون با دیدار جمال حقّ

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ *** ** * كَيْلَا يَرَى الْحَقُّ ذُو جَهْلٍ فَيَفْتِنَنَا
وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنٍ *** ** * إِلَى الْحُسَيْنِ وَأَوْصَى قَبْلَهُ الْحَسَنًا *** ** *

با دو بیتی که محیی الدین ذکر نموده است. در ج ۷، ص ۳۵ و ۳۶ «الغدیر» این اشعار را از آنحضرت نقل نموده است،
و در پاورقی آن گوید: آلوسی در تفسیرش ج ۶، ص ۱۹۰ از آن حضرت آورده است.
و أقول اینکه: مرحوم محقق فیض کاشانی در مقدمه کتاب «وافی» و در «الأصول الأصيلة» ص ۱۶۷ از حضرت حکایت
نموده است. و محدث ارموی در تعلیقه بر آن گوید: نسبت این اشعار به حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشهور
است و در غالب از کتابهای مصنف (ره) از حضرت مأثور، حتی غزالی در کتب خود نقل کرده است و به آن حضرت
نسبت داده است.

و عبدالوهاب شعرائی در «الیواقیت و الجواهر» طبع مکتبه الحلی (سنه ۱۳۷۸) در مقدمه آن در ج ۱، فصل ثالث فی بیان
إقامة العذر لأهل الطريق في تكلمهم في العبارات المعلقة علي غيرهم، در ص ۲۱ از محیی الدین حکایت می‌کند که:
نقل الإمام الغزالي في «الإحياء» وغيره عن الإمام زین العابدین علي بن الحسين رضي الله عنه أنه كان يقول؛ در اینجا
آن دو بیت وارد در «فتوحات» را ذکر می‌کند و پس از آن می‌گوید: قَالَ الْغَزَالِيُّ: وَ السَّمْرَادِيُّ هَذَا الْعِلْمُ الَّذِي يَسْتَحِلُّونَ بِهِ
دَمَهُ هُوَ الْعِلْمُ اللَّدْنِيُّ الَّذِي هُوَ عِلْمُ الْأَسْرَارِ لَا مَنْ يَتَوَلَّى مِنَ الْخُلَفَاءِ وَ مَنْ يَعِزُّ كَمَا قَالَه بَعْضُهُمْ. لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْتَحِلُّ
عِلْمَاءُ الشَّرِيعَةِ دَمَ صَاحِبِهِ وَ لَا يَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ مَمَّنْ يَعْبُدُ الْوَتْنَ - انتهى. فتأمل في هَذَا الْفَصْلِ فَأَنَّهُ نَافِعٌ لَكَ وَ اللَّهُ يَتَوَلَّى
هُدَاكَ

و انکشاف وحدت او نیست فلهدا به خود نسبت می دهند و خود را کانون فعل و عمل و اختیار می پندارند این اعمالشان قبیح ترین و نازیباترین أفعال است اگرچه بصورت ظاهر همه خیرات است آدرس است و بحث و تعلیم و تعلّم اما چون صبغه وحدت به خود نگرفته آ و زنگار اُنانیّت و مَنیّت از روی آنها برداشته نشده است لهذا عامل خبیث ترین أفعال و قبیح ترین أعمال می باشد. فَتَأْمَلْ يا أَخِي و أُرْسِلْ فِكْرَكَ حَتَّى يَخْطُرَ عَلَيَّ بِاللَّهِ مَا لَمْ يَخْطُرْ قَبْلَ التَّأْمَلِ فِي هَذِهِ الْمَعَانِي عَلَيْهَا!

البته آن کس که تمام موجودات را با دیده توحید می بیند، طور دگری مشاهده می کند؛ و گرنه حضرت نمی فرمود: من از بیان علم خودم کتمان دارم و آن را ابدأً به زبان نمی آورم.

بنابراین، راه چاره و راه منحصر آن است که: ما با قدم صدق در صراط توحید قدم زنیم و به دیده و مشاهده حضرت امام سجّاد نائل گردیم، در آنوقت امامت او و مأمومیّت ما صدق می کند؛ نه آن که بر همین درجه ادراک خودبمانیم و درجا بزینم و زنگار شرك را که أَفْبَحُ ما نَأْتِي است از دل نزدائیم و چشمان رمد آلوده خود را برای دیدار إشراق شمس جهانتاب معالجه ننمائیم؛ آنوقت خود را حقّ و مُدْرَكَات فعلیه خود را حقّ بدانیم، و چون دستمان به تکفیر و تفسیق امام سجّاد نمی رسد و در این زمان از عهده مان ساخته نیست که خونس را بریزیم، دست به تکفیر و تفسیق عرفاء بالله و اولیای حقّ همچون محیی الدّین عربی بزینم، و هر بیچاره مفلوک و شوریده را به نام تصوّف و قول به وحدت وجود بکشیم، و درویش کشتی معنی و ظاهراً شیوه مان گردد.

پاسخی که ما در اینجا درباره قول به وحدت وجود آوردیم، غیر از جوابهائی است که شهید فضل و ولایت و علم و درایت مرحوم قاضی سیدنورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» می دهد.^۱ پاسخ ما روشن تر و بی پرده تر است؛ و با این بیانی که عرض شد، معلوم شد که: انکار وحدت وجود یعنی انکار استقلال در ربوبیّت و خلاقیّت حضرت باری تعالی شأنه العزیز.

بنابراین منکر وحدت وجود، منکر توحید است؛ و مبارز و معارض و مخاصم با آیات مبارکاتی

که ذکر شد.^۲

^۱ «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، مجلس ششم، ص ۲۸۳

^۲ روح مجرد، ص ۳۷۰.